



اگر ته چهره هر سه پسر اکبر هاشمی رفسنجانی از او دور نیست، اما در سیاست و روزی این محسن است که اشبه الناس خانواده به پدر محسوب می شود. مردی غلیظه برپهلوی «چپ» و فرزند سیاستمداری که روزی محافظه کاران در پناهش به قدرت رسیدند و روزی دیگر در آغوشش، از کسب قدرت بازماندند؛ روزی اصلاح طلبان با همراهی اش صاحب منصب شدند و روزی دیگر بدون حضورش از قدرت رانده. همکاری اش با طیف ۹ گانه ای از شهرداران پایتخت، از منتهی الیه راست تا آخرین نقطه چپ، او را به چهره ای بدل کرده که با «راست» نشسته و با «چپ» برخاسته است: «اصولاً جنبه اجرایی شخصیت به جنبه سیاسی آن می چربد و به همین خاطر کارکردن با افراد با گرایش های سیاسی مختلف برایم دشوار نیست.» محسن هاشمی رفسنجانی روزگار کودکی برایش به رفت و آمد در خانه دو آیت الله گذشته؛ آیت الله شهید سید محمد حسین بهشتی و حضرت آیت الله خامنه ای.

پسر هم درست شبیه پدر، از نگاه محافظه کاران، اصلاح طلب است و از نگاه برخی اصلاح طلبان، محافظه کار. گرچه خود می گوید در میانه سیاست زیسته است. محسن هاشمی بهرمانی که با حیات و ممات دو پاییز دیگر، ۶۰ ساله می شود، حسرت شهردار شدنش در تهران، بر دل هم تشکیلاتی هایش در کارگزاران و جماعت فراوان دیگری مانده است؛ چه آن زمان که در رقابتی نامنصفانه، نتیجه را به محمد باقر قالیباف واگذار کرد و چه حتی زمانی که صدر نشین فهرست امید ی ها برای شورای شهر تهران، بالانشین آرای انتخاباتی و بعدها گزینه بالقوه جانشینی محمد علی نجفی در «بهشت» شد، اما عطای شهردار شدن را به لقایش بخشید تا به جای «طبقه هفتم» شهرداری، در «طبقه اول» شورا بنشیند و با یک خیابان اختلاف، مانع اختلاف هم جناحی هایش شود. میراث دار و خاطره دان سردار سازندگی حالا چهره در چهره من نشسته است و یاد ی از گذشته های کند، از زندگی و زمانه اش.

#### ■ اولین تصویر ذهنی شما از خانه پدری به چه زمانی برمی گردد؟

ماتا ۵ سالگی را در قم در خانه ملکی پدر خیابان صفائیه کوچه ممتاز گذراندیم. از آن سال ها مطلب مهمی یادم نیست. می گویند اوج مبارزات منتهی به ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و در نهایت تبعید امام خمینی به عراق بوده است. پدر روحانی جوانی بود که تبلیغ مرجعیت امام خمینی بعد از فوت آیت الله العظمی بروجردی، مبارزه و زندان از اولویت های زندگی شان بود. در آن زمان مجله «مکتب تشیع» را منتشر می کرد. من هم پدری بودم، لذا در کودکی ضربه روحی خوردم. در یک و نیم سالگی، در ۲۱ فروردین سال ۴۲ یعنی ۲۰ روز بعد از فاجعه خونین مدرسه فیضیه که رژیم شروع به سرکشی غیرقانونی طلاب کرد، پدر از اولین کسانی بود که به سرکشی اجباری برده شد. مادر همیشه از تردد قم به تهران با سه بچه قد و نیم قد می گویند.

#### ■ بعد از قم؟

به دلیل فراری بودن پدر، به تهران آمدم. منزل قم نیز به حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسرو شاهی فروخته شد. در محله نایب السلطنه، نزدیک خیابان ایران مستقر شدیم. خانه ای اجاره ای در دو طبقه، که مادر طبقه همکف می نشستیم و طبقه بالا خانواده آیت الله خامنه ای. در همین دوره بود که آیت الله هاشمی، کتاب امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار را تألیف کرد.

#### ■ پس احتمالاً به خانه رهبر انقلاب زیاد رفت و آمد داشتید.

از آن خانه، بازی با فرزند بزرگ رهبری، آقا مصطفی که حدود ۱/۵ تا ۲ سال داشت و دومین دستگیری پدر در تهران را به یاد دارم. شروع مدرسه را در شش سالگی در همین خانه تجربه کردم. مادر، ساختمان در حال ساخت در خیابان دولت را که پدرم آغاز کرده بود، تمام کرد. هر دو مدرسه علوی در خیابان ایران بودند. خانه تا مدرسه علوی فاصله زیادی داشت و به خاطر اینکه پدر در حالت فرار، زندان و مبارزه بود، من، فاطمه و فائزه را در مدارس اسلامی ثبت نام کردند. به دبستان ولی عصر (عج) در قلعهک به مدیریت حجت الاسلام والمسلمین خاکپور (سرافراز) بود. تا کلاس پنجم را در آنجا به اتمام رساندم. از مدیران جدی بودند و توجه ویژه ای به من داشتند.

#### ■ مهم ترین قایمی که از روزهای زندگی در قم در خاطرتان مانده؟

مهم ترین خاطره ای که از قم به یاد دارم، حوض مثلثی شکل کم عمق حیاط منزل پدری در صفائیه کوچه ممتاز است. این حوض در هوای گرم تابستان بشدت مورد توجه من بود و در نبود پدر باعث سرگرمی. خاطره بعدی از زندگی در قم هیبت درشت فردی است که بعدها فهمیدم حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی مدیر مسئول فعلی مؤسسه اطلاعات بوده است. ایشان قبل از فرار به عراق به منزل ما می آمد و اعلامیه و اینها تایپ می کرد. خود ایشان چنین تعریف می کنند: «هر وقت به منزل شما می آمدم و مشغول کار می شدم، تو به فاطمه، خواهرت می گفتی: فاطمه فاطمه! بیابین چه مرد تیکه ای...»

#### ■ رفقا و همبازی های کودکی تان احتمالاً باید از رجال سیاسی امروز باشند.

بهترین دوست و همکلاسی من در دوران دبستان، شهید حسام عراقی فرزند مبارز، انقلابی و همرزم پدرم، شهید عراقی بود. این دوست در سال ۱۳۵۸ به دست گروه انحرافی فرقان به همراه پدرش شهید شد. درس اواز من بهتر بود. همیشه شاگرد اول بود و من شاگرد دوم و گهگاه سوم بودم. البته همکلاسی های دیگری در دوران دبستان بودند که خاطرات خوبی از آنها به یاد دارم مثل صالحی ها، زرگر آزاد، حسینی و رمضانی.

از عالم بچگی دوران دبستان خاطرات جالبی به یاد دارم. کاظم پسر عمه ام فرزند آیت الله هاشمیان نماینده ولی فقیه و امام جمعه رفسنجان که متأسفانه فوت کرده اند، به منزل ما آمد. آن موقع آیفون تازه در ساختمان ها استفاده می شد. کاظم رادیو را پشت آیفون گذاشت و خود به کوچه می رفت و گوش می داد. صدای موسیقی رادیو ایران از آن پخش می شد. پدر ناگهان از راه رسیدند، با عصبانیت وارد شدند و کاظم را تنبیه کردند. کاظم البته یکبار دیگر هم توسط پدر تنبیه شد و آن زمانی بود که یک توله سگ ولگرد را به حیاط خانه آورده بود. آن زمان، منزل ما مشرف به تپه های اتوبان صدر فعلی و خیابان دولت بود و هنوز اقدامی برای عبور اتوبان صورت نگرفته بود به همین خاطر آن اطراف سگ و توله سگ فراوان بود.

#### ■ طبیعتاً کمتر پیش می آمد پدر در خانه باشد؛ از طرفی تحصیل و مبارزه و از طرفی زندان رفتن های مکرر.

پدر به دلیل فعالیت های اجتماعی و فرار و زندانی شدن، کمتر به مسائل خانه و رسیدگی به فرزندان، حتی رتق و فتق امور جاری خانه می پرداخت و همه این ها بر دوش مادر بود. مادر می دانستند یک روحانی موفق باید درس بخواند و تلاش اجتماعی و تبلیغی زیادی داشته باشد. بر همین اساس با ایشان همگام بودند. در مورد مادر حرف های زیادی برای گفتن دارم، چون کمتر حق ایشان ادا شده است اما متأسفانه از حوصله این مصاحبه خارج است.

پدر را اواخر سال ۱۳۴۳ به زندان بردند و من اولین ملاقات در زندان

#### ● نام و نام خانوادگی:

محسن هاشمی بهرمانی

(معروف به هاشمی رفسنجانی)

#### ● متولد: ۱۳۴۰ آبان

#### ● صادره از: قم

#### ● نام پدر: آیت الله اکبر هاشمی

#### ● رفسنجانی

#### ● نام مادر: عفت مرعشی

#### ● نام همسر: اعظم هاشمی پور

#### ● فرزندان: عماد، علی و احسان